

اگر شاهنامه نمی بود....

محمد علی اسلامی ندوشن
تهران

برای ارج نامه ی دکتر جلال خالقی مطلق

چکیده

با پدید آمدن شاهنامه پشت ایران محکم شد و این اطمینان حاصل گشت که شخصیت ملی ایران تسخیر ناپذیر خواهد ماند چنانکه ترک آمد، مغول آمد ولی ایران، ایران ماند و فردوسی مردی نمونه، نماد مقاومت، مظلومیت، آزادگی، خروشندگی و کامروا در ناکامی کسی که در کشمکش میان دو تیره ی فکر، پیروزی نهایی با اوست و چراغ ایران در درون کتاب او هرگز خاموش نمی شود. اگر شاهنامه نبود، ایران گذشته خود را فراموش می کرد، ادبیات فارسی به این غنا و تنوع دست نمی یافت و عرفان بالیده نمی شد. در یک سخن شاهنامه کتاب مردم ایران است و گرچه به دست یک نفر پدید آمده، گویی هزاران هزار در ایجاد آن دست داشته اند.

کسانی که دکتر جلال خالقی مطلق را از دور یا نزدیک شناخته اند، میعادگاه آنها بر سر آبشخور شاهنامه بوده است. او کسی است که به درازی سالهای سرودن شاهنامه عمر بر سر تصحیح این کتاب نهاده است، و ما اکنون اگر با اطمینان بیشتر با متنی نزدیک به گفتار فردوسی روبرو می شویم، وامدار او هستیم. گذاردن وقت عزیز و نور چشم بر سر چنین کاری در درجه ی اوّل نشانه ی آن است که شاهنامه برای خالقی مطلق یک کتاب بی همتا بوده است. کتابی که سرچشمه ی همه ی کتابهایی است که در دوران بعد از اسلام در زبان فارسی نوشته شده است. با پدید آمدن شاهنامه، پشت ایران محکم شد، این اطمینان حاصل گشت، که ولو خاک کشور تسخیر گردد، شخصیت ملی او تسخیر ناپذیر خواهد ماند. چنانکه دیدیم

ترک آمد، مغول آمد، ولی ایران، ایران ماند. گذشته از آن، شاهنامه کتاب سرنوشت انسان است، در آن دو نیروی خوبی و بدی با هم رودر رو می‌گردند، و نبرد سرانجام به سود نیکی خاتمه می‌یابد، از این رو گفته‌اند: «شاهنامه آخرش خوش است».

اگر شاهنامه کتابی است که در آن آنهمه دخل و تصرف به کار رفته، و افزایش و کاست صورت گرفته، برای آن است که مردم ایران آن را کتاب یگانه‌ی خود می‌دانستند، و از این رو هر کسی به خود اجازه می‌داده که در آن سهمی برای خود قائل باشد.

البته در همه‌ی کتابهای مهم فارسی، تغییرات کلمه‌ای یا عبارتی به دست کاتبان صورت گرفته است، ولی این کار در مورد شاهنامه، وضع دیگری داشته، بدان معنی که آنان با دستکاریها و افزودگیهای خود می‌خواسته‌اند که دلخواه شخص خود را هم در آن بگنجانند. هم چنین شاهنامه اگر کتاب محبوب مردم ایران بوده است، در عین حال در معرض تخطئه نیز بوده است، زیرا کتاب سیاسی است. مشیی برای ایران تعیین می‌کند، و کسانی که مشی دیگری را به سود خود ببینند، با آن سرسنگین می‌شوند. از همان روز اوّل که به قول نظامی عروضی مذکر توس مانع از دفن پیکر فردوسی در گورستان مسلمانان شد، این سیاسی بودن کتاب، خود را نشان داد. از همان زمان تاکنون هرگز به ظاهر یا پنهان جهت‌گیری بر سر شاهنامه قطع نشده است. اختلاف میان فردوسی و محمود غزنوی نیز بسیار عمیق‌تر از آن بوده است که بر سر صله باشد. اختلاف میان دو تیره‌ی فکر بوده است که از آن زمان تاکنون ادامه یافته. تفاوت میان آزادگی و تعبد است، که در داستان رستم و اسفندیار هم بازتاب می‌یابد.

چند مورد هست که در این رابطه معنی‌دار می‌شوند. یکی آنکه محمود سرانجام پشیمان می‌شود و به روایت نظامی عروضی پاداش وعده داده شده را بر «اشتر سلطانی» به توس روانه می‌کند. چون محمود مرد حسابگر و زیرکی بوده، و از نفوذ کتاب فردوسی در میان مردم با خبر بوده، به سود خود ندیده که اهمیّت آن را ندیده بگیرد. آزادگان و گروه روشنفکر زمان از حماسه‌ی ایران طرفداری داشتند، و سرودن چنین کتابی موافق با خواست زمان می‌بوده، بنابراین بی‌اعتنائی به آن شرط سیاست نبوده.

دوم، بار صله‌ی محمود درست در ساعتی به توس می‌رسد که جنازه‌ی فردوسی را از «دروازه‌ی رزان» بیرون می‌برند. این تقارن ممکن است آرایش داستانی داشته باشد، ولی در

هر حال میل مردم آن بوده که این مال به دست فردوسی نرسد و او پاداش خود را از ملت ایران بگیرد، نه از محمود غزنوی.

سوم آنکه یگانه دختر فردوسی هم از پذیرفتن آن «صله» سرباز می‌زند، که این خود نشانه‌ی آزادگی خانوادگی است. از نظر مردم نمی‌بایست شاهنامه به تقویم درآید، نمی‌بایست خانواده‌ی فردوسی بهره‌ای از این کار ببرند.

شرحی که نظامی عروضی در پشتیبانی محمود نسبت به فردوسی آورده است، باز معنی‌دار است. چون بیتی از شاهنامه بر او می‌خوانند، می‌گوید: «مردی از او همی زاید». مردی در این جا به معنی «والائی انسانی» است، یعنی حق انسانیت را در بالاترین حد خود ادا کردن، و این همان صفتی است که در ایلید هومر، به اخیلوس پهلوان اوّل یونان داده شده است که او زندگی کوتاه همراه با افتخار را بر عمر دراز بی‌نام ترجیح می‌دهد. عبارت دیگری در تاریخ سیستان از قول فردوسی آمده که آن نیز قابل توجّه است. او گفت: «خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید».

رستم فرد نمونه‌ی انسان شاهنامه است که همه‌ی صفات یک موجود «تام و تمام» را داراست، همیشه پیروز، که سرانجام با نیرنگ از پای در می‌آید. او از هر جهت شبیه به همه‌ی آدمیان دیگر است، با این تفاوت که از نوعی «فرّه‌ی انسانی» برخوردار است که فردوسی او را نماینده‌ی ایرانیت ایرانی قرار می‌دهد.

همه‌ی افسانه‌هایی که درباره‌ی فردوسی آورده شده‌اند کنایه‌ی خاصّ خود را دارند. افسانه‌پردازان می‌خواستند او را به عنوان مرد نمونه‌ی خود بیرون آورند. نماد مقاومت، مظلومیت، آزادگی، خروشندگی، تنهائی، و کامروا در ناکامی. کسی که در کشمکش میان دو تیره‌ی فکر، پیروزی نهائی با اوست، و چراغ ایران در درون کتاب او هرگز خاموش نمی‌شود.

اکنون بیایم به این فرض که اگر شاهنامه نمی‌بود...

اگر شاهنامه نیامده بود، این کشور به صورت همین آب و خاک و همین سرزمین بر جای می‌ماند، ولی متفاوت با آنچه که اکنون هست، به احتمال زیاد یک کشور بریده شده، از اصل خود جدا مانده، بی‌افق و بی‌یاد...

با این عوارض:

۱- ایران، گذشته‌ی پرشکوه خود را فراموش می‌کرد. آنهمه نام‌آورانی که آمدند و رفتند، و جان خود را در راه یک آرمان از دست دادند، زنان زیبایی که در کنار مردانگی مردان، این دنیای پر آب و رنگ را پدید آوردند، همه از یاد می‌رفتند. دیگر نه حرفی از رودابه در میان بود، نه از تهمینه و گردآفرید، نه مردی چون رستم که کلّ آرزوهای یک انسان والا را برای رسیدن به «توانائی تام»، در خود جمع کند و سرانجام گردش روزگار آن باشد که با یک نیرنگ از میان برود.

۲- مفاهیم چون داد و دهش، خرد و راستی، والامنشی و دانش، با این برجستگی به گوش ایرانی نمی‌خورد، که قهرمانان نیکوکار شاهنامه آنها را در زندگی خود به نمود آورند.

۳- دو جبهه‌ی نیکی و بدی اینگونه رودرروی هم قرار نمی‌گرفتند که سرانجام هم به پیروزی نیکی و شکست تبه‌کار خاتمه یابد. و آیندگان بگویند «شاهنامه آخرش خوش است». یعنی سرانجام حق غلبه می‌کند.

۴- زبان فارسی چنان بنیاد محکمی به خود نمی‌گرفت که از ترکستان چین تا ساحل مدیترانه و ازنهند و کشمیر و بنگال، تا قفقاز و آسیای مرکزی، نیمی از آسیا را بپوشاند، و حتی در اروپا تا بؤسنی و هرزگوین پیش رود.

۵- ادبیات فارسی به این غنا و تنوع دست نمی‌یافت، که نزدیک به همه‌ی سایه روشن‌های زندگی بشری را در خود جای دهد. بی‌مبالغه می‌توان گفت که طیّ این هزار سال، هیچ کتاب ارزنده‌ای در زبان فارسی نوشته نشده است، که تأثیر شاهنامه را در خود نداشته باشد، که نشانه‌های با ارزش را در خیام، و بوستان سعدی و حافظ می‌توان دید.

۶- عرفان ایرانی که ریشه‌ی مشترک با شاهنامه دارد، اینگونه بالیده نمی‌شد. شاهنامه زبان مردانگی است، و عرفان زبان عشق، و این هر دو در جستجوی نیرو هستند، برای مایه دادن به زندگی.

۷- یک دید جهان شمول نسبت به زندگی، که فارغ باشد از افتراق‌های قومی و زبانی و آئینی، در تفکر ایرانی راه نمی‌یافت که انسانیت انسان را به داد و دهش بشناسد و بگوید: تو داد و دهش کن، فریدون توئی... و آنگاه به مولوی برسد که بگوید: همدلی از هم‌زبانی بهتر است... و سپس به سعدی که یادآوری کند: بنی آدم اعضای یکدیگرند...

وقتی حافظ گوید: مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن - که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست، و بدینگونه قلم بطلان می‌کشد بر همه‌ی امر و نهی‌ها، در واقع جهان بینی شاهنامه را انعکاس می‌دهد: بی‌آزاری و راستی پیش کن... که بارها در شاهنامه تکرار شده است.

نصایح سعدی و آنچه در بوستان و گلستان آمده، بازگفتنی است از اندرزهای بزرگمهر حکیم و دیگران.

طیّ این هزار سال هرگاه ایرانی در تنگنا یا نیاز یا خطر قرار می‌گرفته، دست کمک به طرف شاهنامه دراز می‌کرده، بدانگونه که می‌توانیم بگوئیم که ایران را در دو وجه می‌بینیم: ایران پیش از شاهنامه، و ایران بعد از شاهنامه.

چند نمونه بیاورم:

- دوران مغول و بعد از مغول که دورانی مصیبت‌بار است، هنگام شکوفائی شاهنامه است. بایسنقر، نواده‌ی تیمور لنگ، شاهنامه را با خطّ خوش نویساند و نگارگری کرد. بدانگونه که یکی از هنری‌ترین کتابهای جهان شد. همین چند سال پیش دانشگاه هاروارد امریکا چاپی از آن کرد که «گرانترین کتاب جهان» شناخته شد.

- بیشترین تعداد شاهنامه‌ی مذهب، در کتابخانه‌ی توبقابی ترکیه یافت می‌شود، که شاهان صفوی به عنوان شفیع در زمانی که اختلاف‌های دامنه‌دار میان ایران و عثمانی بود، و شیعه و سنی در برابر هم چنگ و دندان نشان می‌دادند، به عثمانی‌های هدیه می‌کردند، تا آن را وسیله‌ی تفاهم قرار دهند.

- فتحعلیشاه قاجار نیز، برای عذرخواهی از تزار روسیه، آنگاه که سفیر روس به دست ایرانیها کشته شده بود، جزو هدایا، یک جلد شاهنامه‌ی مذهب به پترزبورگ روانه کرد. شاهنامه و نقش‌هائی که در آن به کار رفته بود، کتاب صلح بود. در ضمن با ارسال این کتاب می‌خواستند بگویند ما چه گذشته‌ی باشکوهی داشته‌ایم. ببینید چه مردان و زنانی در ایران بوده‌اند. آن زمان هنوز تاریخ هخامنشی‌ها شناخته نشده بود.

شاهنامه کتاب مردم ایران است. گرچه به دست یک نفر پدید آمده، گوئی هزاران هزار نفر در ایجاد آن دست داشته‌اند، زیرا عمق روح ایرانی و کام‌ها و ناکامی‌های او را سروده است. همانگونه که گفتم، اگر شاهنامه هم نبود، ایران با همین آب و همین خاک

و همین کوه، بر جای می‌ماند. البرز همان البرز می‌بود، ولی کو آن سیمرغ که زال را در آن پرورد، تا رستم از آن پدید آید، و کو آن غاز که ضحاک در آن به بند کشیده شد؟ در آن صورت کشوری می‌شد بی‌زبان که هرچه به او می‌گفتند، جواب نداشت، و بی‌پنجره، که افق در برابرش نبود.

